

گزارش برنامه قله هفت خوانی

تاریخ اجرا : ۴ مرداد ۸۷

اسامی شرکت کنندگان : میلاد احمدی - میرعلی حسینی - فواد سجودی - بهناز رنجبر - مهدی فلاح - مینا وحیدی - هدی مودب - مهدی احمدی - مهدی زمردی - فاطمه حسن تبار - حامد سبحانی - حامد محمدی - علی آشتیانی - سانازهمتی - سهراب ثامنی - سحر فتحی - نیما نوری نژاد - نسیمیه فرهادیان - مازیار کریمی - امیر گلستانی - امیر جعفری (راهنما) - فائزه رضائی (گزارش نویس و سرپرست)

برنامه قله هفت خوانی به عنوان پیش برنامه برای برنامه ی دماوند از جبهه شمال شرقی بود که طبق تقویم گروه باید در ۲ و ۳ مرداد برگزار می شد. البته تعدادی از دوستان عنوان کردند که قله هفت خوانی برنامه ی مناسبی به عنوان پیش برنامه دماوند نیست. با توجه به اینکه این قله خارج تهران است و ارتفاع این قله ۳۹۵۰ متر و هم ارتفاع با قله توچال است، بهتر است اجرای این برنامه به زمان دیگری موکول شود اما از آنجایی که این برنامه از قبل در تقویم گروه چیده شده بود و من سرپرستی آن را برعهده گرفته بودم، وظیفه ی اجرای آن را داشتم. از آنجائی که خودم با مسیر آشنا نبودم و قبلا نرفته بودم با ۲ تا از بچه های گروه کوهنوردی چهار کرج صحبت کرده بودم تا به عنوان راهنما ما را همراهی کنند. متأسفانه اطلاعات دقیقی هم برای صعود به قله از مسیری که ما می خواستیم صعود کنیم وجود نداشت و من اطلاعات مسیر رو به همراه برنامه زمانی و امکان شب مانی در قله را از راهنما دریافت کردم. قله هفت خوانی (قله هفت خوان را با قله هفت خوان در منطقه تخت سلیمان اشتباه نگیرید) در کنار قله ناز و چهار است که ۳ مسیر برای صعود دارد.

مسیر ۱: جاده چالوس. روستای سپه سالار-جانپناه کامک-قله کلاش ویا-قله هفت خوانی(این مسیر به نسبت ۲ مسیر دیگر طولانی تر و به نسبت سنگین است)

مسیر ۲: جاده چالوس. نرسیده به گچسار. روستای آزاد بر-گردنه عسلک-قله هفت خوانی.

مسیر ۳: روستای اویزر(اطلاعات دقیقی از این مسیر ندارم).

با مشورت دوستان مسیر ۲ را انتخاب کردم، چون طبق گفته راهنما کوتاهتر و سبک تر از مسیر ۱ بود.

تا شب قبل از برنامه ۱۹ نفر از بچه ها ثبت نام کردند که با خودم و راهنما و دوستشون میشدیم ۲۲ که با توجه به اینکه برای رفت مینی بوس در دست می کردیم، برایم مشکل ایجاد کرده بود که با لطف یکی از دوستان (آوردن ماشین شخصی) این مشکل برطرف شد. ۲۰ روز قبل از برنامه با کمک یکی از بچه ها (مهدی احمدی) با یکی از مینی بوس های خطی گچسار هماهنگ کردیم تا پنجشنبه ساعت ۷:۳۰ ایستگاه گچسار (در میدان کرج) قرارمان باشد و با ۴۰۰۰۰ تومان به توافق رسیدیم. در رفت مینی بوس در دست کردیم زیرا مسیر جاده فرعی به سمت روستای آزاد بر را مینی بوس های خطی نمی روند. صبح پنجشنبه بچه ها یکی یکی می آمدن و البته تعداد کمی با تاخیر ساعت ۸ رسیدند. مینی بوس هماهنگ شده هم، در حالی که بیعانه داده بودیم تا ۸ سر قرار حاضر نشد و به تلفن های پی در پی من هم جوابی نمی داد. به سرعت با یکی دیگر از خطی های گچسار با همان قیمت به توافق رسیدیم و در ساعت ۸:۱۵ حرکت کردیم. ۴ نفر با ماشین شخصی یکی از دوستان و ۱۸ نفر با مینی بوس آمدند. قبل از گچسار وارد مسیر خاکی به سمت کهنه ده و روستای آزادبر شدیم که همان طور که حدس میزدیم مینی بوس،

جاده بعد از روستای آزاد بر رو به سمت گردنه عسلک رو رفت و ما در ساعت ۱۰:۱۰ به روستای آزاد بر رسیدیم و پیاده شدیم و منتظر چند تا از بچه ها که با ماشین آمده بودند شدیم که آنها هم در ساعت ۱۰:۳۰ رسیدن و ما بعد از صرف صبحانه و جلسه معارفه در ساعت ۱۱ به سمت گردنه عسلک رفتیم. در ابتدای مسیر جلودار آقای جعفری (راهنما) بودند و عقب دار آقای گلستانی (دوست راهنما) هوا نسبتا گرم بود. نرسیده به گردنه عسلک لوله کشی بود که بچه ها از آنجا آب برداشتند. بچه ها گفته بودم که ۲ لیتر آب حتما همراه داشته باشند، چون در مسیر از آب خبری نبود که البته با توجه به گرم بودن هوا و رعایت نکردن بچه ها در حفظ آب، این میزان هم کافی نبود. با اینکه قبل از برنامه آقای جعفری به من گفته بودند که مسیر از گردنه شروع می شود ولی قبل از گردنه با گذشت از رود مسیر دیگری را نشان دادند. ابتدای مسیر شیب تندی بود که گروه سرعت خوبی نداشت و چند تا از بچه ها زود خسته می شدند. (البته با توجه به این که این برنامه پیش برنامه دماوند بود، فرصت خوبی بود تا سرپرست این برنامه (آقای زمردی) بچه ها رو بشناسند) سرعت گروه یکدست نبود و برخلاف اینکه بچه هایی که آرام تر میرفتند رو جلو گذاشتم اما بین اعضای گروه فاصله می افتاد. جلودار و عقب دار رو عوض کردم. آقای حسینی جلو رفتند و سرعت گروه یکدست شد و در آخر گروه هم آقای مهدی احمدی بودند. گرچه سرعت گروه کم بود و این ما را از برنامه زمانی که چیده بودم عقب می انداخت ولی با این حال برآورد زمانی که راهنما به من گفته بودند هم از آن مسیر نادرست بود. پس از طی شیب تند به چند یال پی در پی رسیدیم که از آنجا قله کاذب قبل از قله را میتوانستیم ببینیم. در غرب ما هوا ابری بود و مرتب صدای رعد و برق می شنیدیم. اما حرکت ابرها به سمت ما نبود و زیاد جای نگرانی نداشت. ساعت ۳:۳۰ در حالی که هر ۱ ساعت استراحت های ۱۰ تا ۱۵ دقیقه ای داشتیم برای نهار توقف کردیم (از قبل گفته شده بود که نهار را دیر می خوریم و بچه ها با تنقلات و میوه خودشون رو سیر نگه دارند) بچه ها خسته بودند و برخلاف تذکرات داده شده آبشون رو به اتمام بود. بعد از صرف نهار در ساعت ۴:۱۵ دقیقه دوباره به سمت بالا حرکت کردیم. روی یال قبل از قله کاذبی که دیده بودم، با مشورت با راهنما فهمیدم که هنوز ۱ ساعت و نیم یا بیشتر تا قله راه داریم. درحالی که ساعت ۵:۴۰ بود و گروه بسیار خسته بود و احساس کردم توان صعود در روز اول رو ندارند و از طرفی در برگشت هوا رو به تاریکی می رفت و مرتب رعد و برق می زد، بهتر بود شب مانی قبل از قله و در ارتفاع کمتری صورت بگیرد. پس گروه به سرعت چادرها را برپا کردند و ۳ نفر از بچه ها (حامد ثبانی- فواد سجودی - مهدی فلاح) رفتند که از رود سمت چپ یال که دره جاری بود آب بیاورند. بچه ها تازه رفته بودند که ما هم بارون رو روی دستهامون حس کردیم. کم کم همه بچه ها رفتند داخل چادرها و بارون شدت گرفت و باد هم با اون همراه شد. از یک طرف نگران بارانی بودم که چادرها رو خیس می کرد و تحمل سرمای شب رو سخت، و از طرف دیگر نگران بچه هایی بودم که برای آوردن آب رفته بودند. در چادر نشستیم بودیم که یک دفعه صدای کمک اومد. به سرعت از چادر بیرون اومدم و دیدم ۲ نفر از بچه ها درحالی که زیر بازوهای حامد رو گرفته بودند به چادرها نزدیک می شدند و وقتی به طرف اونها دویدم با خنده و شیطنت اونها روبرو شدم. با اینکه اینکه بادگیر تنشون بود ولی به کلی خیس بودن و بطری های آب رو پر کرده بودند. با اینکه تعدادی از لباسهاشون رو عوض کردند ولی هنوز نم داشتند و سردشون بود و رفتند داخل کیسه خوابهاشون. خوشبختانه یکی از بچه ها الکل جامد داشت که به گرم شد چادرشون خیلی کمک کرد (البته الکل جامد رو نباید داخل چادر روشن کرد). کم کم هوا تاریک شد و بچه ها شام خوردند. چند تا از بچه ها هم آتش روشن کردند و کنار گرمای آتش شام خوردند. شب به چادرهای بچه ها رفتیم و قرار بر این شد هرکس فردا می خواهد صعود کند ساعت ۵:۳۰ با تجهیزات مورد نیاز (بادگیر، دستکش، کلاه و لباس گرم) بیرون از چادر باشد. شب باد بسیار شدیدی می وزید و باعث تکان خوردن چادرها و ایجاد سر و صدای زیادی می کرد که باعث شد خواب زیاد راحتی نداشته باشیم. صبح ساعت ۴:۳۰ بچه ها رو برای صبحانه و آماده شدن بیدار کردم. صبح هوا بسیار سرد بود و باد بسیار شدیدی می اومد. صبح به جز دوست راهنما و ۳ تا از بچه ها که

دیروز آب آوردند و لباسهاشون هنوز خیس بود، بقیه بچه ها می خواستند صعود کنند. ساعت ۵:۵۰ به سمت قله حرکت کردیم. درحالی که آقای حسینی جلو دار بودند و آقای زمردی عقب دار. طلوع آفتاب بسیار زیبا بود که با آرام شدن هوا و خنکی دم صبح همراه بود. بعد از حدود ۱ ساعت و ۲۰ دقیقه در ساعت ۷:۱۰ گروه به قله رسیدند. از روی قله، قله های ناز و کهار دیده می شد. برخلاف گفته راهنما (که قله برای چادر زدن جای مناسبی است) قله جای ۶ چادر رو نداشت و بیشتر از ۲ چادر در آن جای نمی گرفت و من از این بابت که شب رو قبل از قله در جای مسطح و خویی چادر زده بودیم خوشحال بودم. بعد از گرفتن عکس به سمت پائین راه افتادیم که در راه ۳ از دوستامون که قرار بود در کمپ بمونند، رو دیدیم که در حال بالا اومدن بودند. گویا بعد از خشک شدن لباسهاشون به سمت بالا حرکت کردند. من هم که دیدم چیزی تا قله نمانده اجازه دادم به شرط برگشت تا ۸:۳۰ که چادرها رو جمع می کردیم، صعود کنند. به محض رسیدن به کمپ، چادرها و وسایل را جمع کردیم و با اومدن بچه ها در ۸:۴۰ راهی پائین شدیم. در همان ابتدای مسیر برگشت با وجود اصرارهای من مبنی بر اینکه راهنما و دوستشون با ما پائین بیایند ولی اونها گفتند سرعت شما خیلی کمه و ما از همون راهی که اومدیم برمی گردیم و مسیری متفاوت از رفت ولی کوتاه تر رو به ما نشان دادند و گفتند ما پائین شما رو می بینیم. اون مسیر هم سنگی بود و زیاد مناسب نبود و با سهل انگاری یکی از دوستان، یکی از بچه ها سنگ کوچکی بهش خورد و کمرش کمی درد می کرد و این مسئله باعث کم شدن بیش از پیش سرعت گروه شد. بعد از طی مسیری کوتاه به گوسفند سراپی رسیدیم و از آنجا آب خنک و گوارایی برداشتیم که در آن گرمای طاقت فرسای تابستان بسیار لذت بخش بود و استراحت کوتاهی داشتیم. کمی بعد از حرکت و گذشتن از رودخونه در ساعت ۱۱ به جاده رسیدیم که یک سمت آن به طالقان و سمت دیگر به سمت روستای آزادبر می رفت. طبق برنامه زمانی که از قبل چیده بودم که بر طبق گفته های راهنما بود، ۲ ساعت برای برگشت داشتیم و می بایست روز اول صعود کنیم و من هم به خاطر بالا نرفتن هزینه ها (بچه ها گفته بودن که چون این برنامه پیش برنامه دماوند، هزینش بالا نره) برای برگشت ماشین درست نکردم تا از سر جاده سوار ماشین های کرج که از سمت گچسار مرتب می اومدن بشیم ولی از اونجائی که برنامه طبق قرار قبلی پیش نرفت و هوا بسیار گرم بود و گروه خسته و یکی از بچه ها کمرش درد می کرد، در جاده به دنبال ماشینی بودم تا ما را تا لب جاده چالوس ببرد. خوشبختانه وانتی مارا سوار کرد. در راه راهنما و دوستشون رو هم دیدیم و سوار کردیم. و تا لب جاده رسوند و با وجود اصرارهای ما پولی نگرفت و گفت مهمان من باشید. از آنجا بلافاصله سوار یکی از اتوبوس های کرج شدیم. در مسیر به خاطر رانندگی بد راننده اصلا حالم خوب نبود و نمی تونستم جلسه انتقادات و پیشنهادات بگذارم و درباره ی برنامه صحبت کنم و جلسه رو به جلسه انجمن موکول کردم که البته ابتدا با نارضایتی بچه ها مواجه شدم ولی وقتی حالم رو دیدند، قبول کردند. هزینه برنامه برای هر نفر ۳۷۰۰ تومان شد که با حساب ۱۰۰۰ تومان برای گروه، شد ۲۷۰۰ تومان که میلاد احمدی در اتوبوس زحمت جمع کردنش رو کشید. اتوبوس در ساعت ۱۵ به میدان کرج رسید و اونجا بعد از جمع کردن وسایل گروهی بچه ها به سمت مترو کرج رفتند تا با مترو به تهران بروند. در ادامه عکسها و نقاط مسیر رو قرار دادم تا برای صعود به هفت خوانی از اونها استفاده کنید. البته باتری gps بعد کمپ تموم شد ولی مسیر به سمت قله مشخصه.

001	N36 07 59.2 E51 13 51.7	2680 m
002	N36 07 50.7 E51 13 28.9	
003	N36 07 35.0 E51 13 29.4	
004	N36 07 31.2 E51 13 25.6	
005	N36 07 27.4 E51 13 19.9	
006	N36 07 21.6 E51 13 14.1	
007	N36 07 01.5 E51 12 46.1	
008	N36 06 58.5 E51 12 47.9	3300 m
009	N36 06 58.8 E51 12 46.0	3500 m
010	N36 06 58.4 E51 11 48.5	
011	N36 06 49.9 E51 11 41.2	3650 camp

در غرب محل کمپ شاخکی وجود داره که بعد از اون قله دیده می شه .
در برگشت تونستیم دوباره gps رو روشن کنیم و ۱ نقطه رو مشخص کنیم .

012 N36 07 53.8 E51 12 48.7 2800 waterfal







